

م عبد الله بن ابراهيم



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

طنز در ادبیات دفاع مقدس

استاد راهنما:

غلامحسین شریفی

استاد مشاور:

محسن محمدی فشارکی

پژوهشگر:

حسین ملایی

بهمن ماه ۱۳۹۰

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات و
نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته ی زبان و ادبیات فارسی آقای/خانم حسین ملایی

تحت عنوان

طنز در ادبیات دفاع مقدس

در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۹ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه علمی .. به تصویب نهایی رسید.

امضا

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر غلامحسین شریفی با مرتبه ی علمی استادیار

امضا

۲- استاد مشاور پایان نامه دکتر محسن محمدی فشارکی با مرتبه ی علمی استادیار

امضا

۳- استاد داور داخل گروه دکتر سید مرتضی هاشمی با مرتبه ی علمی استادیار

امضا

۴- استاد داور خارج از گروه دکتر حمید رضا قانونی با مرتبه ی علمی استادیار

امضای مدیر گروه

چکیده:

دفاع مقدس هم به روال اصل انقلاب اسلامی امری خلاف آمد عادت است و به دنبال هدم عادت های روز مرگی ملکات تازه ای چون صبر و توکل و ایثار با خود همراه آورد و باید از میان آن هایی که این تحول معنوی را به قیمت جان و تن آزمودند کسانی هم در مجاهدتی بزرگ به روایت آن مجموعه صفات والا . آن فرهنگ های پسندیده و معارف بالایی بپردازند که از تاریخ درخشانش به ارث برده یا استعداد آن را در خود حفظ کرده و در دفاع مقدس بروز داده که در این میان طنز ازمضامینی است که مستقلا به آن پرداخته نشده است. نویسنده با درک این مهم که مضمونی ناب مثل طنز و جنگ در ادبیات دفاع مقدس مغفول عنده مانده به بررسی خاطرات دل نوشته ها و یاد داشت های زیاده از رزمندگان قومیت های مختلف ایران اسلامی پرداخته و حاصل آن را با توجه به روند جنگ که با اعزام آغاز می شود با عناوینی طنز گونه طبقه بندی شده است ؛ مثل : اعزومات ؛ اطاعات (فرماندهی) روحیات ؛ تدارکات ؛ تسلیحات و... گرچه این تمام آن چه بوده نیست و کفی است از دریای بی کران آن چه طی هشت سال جنگ در این قالب ریخته شده است .

کلید واژه ها: طنز، جنگ، ادبیات، مقاومت، شوخ طبعی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول: کلیات
۱-۱	مقدمه:.....
۶-۱	تبیین مساله پژوهشی و اهمیت آن:.....
۷-۱	اهداف:.....
	فصل دوم: اعزامات
۱۰-۲	از علی اصغر ها تا:
۱۸-۲	نقد و بررسی:.....
	فصل سوم: معنویات
۲۱-۳	۱- نماز:.....
۲۷-۳	۲- صلوات:.....
۲۸-۳	۳- دعا:.....
۳۲-۳	۴- روحيات:.....
۳۷-۳	۵- نقد و بررسی:.....
	فصل چهارم: اطاعات
۳۸-۴	۱- رشيد:.....
۴۷-۴	نقد و بررسی:.....
	فصل پنجم: تداركات
۵۰-۵	۱- تداركات و امكانات:.....
۵۳-۵	۲- امكانات:.....
۵۷-۵	۳- ماکولات و ماجراهای شکم داری:.....
۶۱-۵	۴- اسلحه جات:.....
۷۴-۵	۵- نقد و بررسی:.....
	فصل ششم: تحصيلات (آموختنی جات)
۷۸-۶	۱- تعليمات:.....
۸۱-۶	۲- خطیئات (غلط های زیادی):.....
۸۴-۶	۳- تشويقات:.....

عنوان صفحه

۴-۶ : اشارات و تنبیہات:..... ۸۷

۵-۶ نقد و بررسی..... ۹۱

فصل ہفتم: اسارات، شہادات و جراحات

۱-۷ اسارات:..... ۹۶

۲-۷ الجراحات:..... ۱۰۳

۳-۷ شہادات..... ۱۱۶

۴-۷ نقد و بررسی..... ۱۲۳

فصل ہشتم: طبلی قات (تبلیغات)

۱-۸ خمینی شہر:..... ۱۳۱

۲-۸ نقد و بررسی..... ۱۳۹

فصل نہم: ترجیحات

۱-۹ ترخیصات :..... ۱۴۳

۲-۹ تفریحات (سربہ سر گذاشتن):..... ۱۴۵

۳-۹ نظافات..... ۱۴۹

۴-۹ نقد و بررسی..... ۱۵۳

فصل دہم: حیوانات! (کالانعام بل ہم اضل)

۱-۱۰ ناو وینسنس:..... ۱۵۸

۲-۱۰ نقد و بررسی..... ۱۶۲

نتیجہ گیری:..... ۱۶۴

منابع و مآخذ:..... ۱۶۵

فصل اول:

کلیات

۱- مقدمه

طنز، درجنگ و غیرجنگ به عنوان حرفه عقلا و ظرفا مطرح است و نفوذ آن در روح افراد، حد و حدودی ندارد درک ایجاز در آن هم به بلوغ و ذکاوت فرهنگی جامعه بسته است. این مقوله با همه حساسیت های خود یک نوع خروجی رد گم کردن و مسخرگی پیشه کردن است. ابتدا برای آشنایی بیش تر خوانندگان با موضوع اقسام شوخ طبعی را فهرست وار می آوریم:

طنز (satire): در لغت افسوس کردن و سرزنش کردن، سخن گفتن به رمز، به دیگری خندیدن، در اصطلاح ادبی به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می شود که اشتباهات یا جنبه های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه ای خنده دار به چالش می کشد. (اصلائی، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

هجو (lampoon): واژه ای عربی که معنی سرزنش کردن، بیهوده سخن گفتن، دشنام دادن یاوه گفتن دارد در اصطلاح شعری است که در تقابل با مدح قرار می گیرد و برای مقاصد شخصی به کار می رود. هجو

زبانی گزنده، صریح و گاه توهین آمیز دارد اگر قرار باشد برای دردهای اجتماعی سیاسی باشد، با زبانی ملایم تر سروده خواهد شد. (همان: ۲۴۷)

بذله یا لطیفه (epigram): معادل جوک، سخن نغز و شوخی است و در اصطلاح ادبی به شعر یا متن کوتاهی گفته می شود که در عین ظرافت بیان، مضمونی بکر و گزنده دارد و موجب انبساط خاطر می شود (همان: ۲۰۷)

هزل (facetiae): واژه ای عربی است و معنی آن مزاح و بیهوده سخن گفتن است. در ادبیات نوشتاری را گویند که زبان و مضمونی رکیک و خلاف ادب داشته باشد و بی پرده از روابط جنسی سخن بگوید. از این منظر هزل در تقابل با جد، پند و حکمت قرار می گیرد (همان: ۲۵۴)

فکاهی یا مطایبه (humour): معادل های دیگرش شوخ طبعی و فکاهه است. وقتی هزل شکل ملایم - تر به خود می گیرد و از آن زبان رکیک پالوده می شود مطایبه نام می گیرد. گاه مخاطب عام یافته از لفظ و بیان گذشته به اعمال و حرکات نیز می انجامد (همان: ۲۰۹)

نقیضه (parody): معادل های دیگر، محاکات و تهکم است. از نقض به معن ویران کردن و شکستن، و نقیضه به تقلید اغراق آمیز و مضحک از یک اثر ادبی مشخص اطلاق می شود. در این تقلید می تواند از کلمات، سبک نگرش، لحن یا بیان عقاید نویسنده باشد و او را در یک اثر ادبی مشخص بشکند و از حالت جدی به اثری مضحک تبدیل کند. (همان: ۲۰۹)

امادر زمینه جنگ به معنی به سخره گرفتن و دست انداختن خیانت ها و رذالت ها و خندیدن به مرگ است که این مطلب خود به خود ناشی از تربیت دینی کرامت انسانی و سلامت نفس رزمندگان آن بود، گرچه در بین آن ها، بعضا شیطنت های رفتاری قائم به شخص هم دیده می شد؛ مثل: دوختن پایین لباس پیش نماز به پتوی سنگر یا جا به جا گفتن واژه ها در اقامه نماز، برای مزاح با امام جماعت و غیره که عذر و معذورات آن هم به شب عملیات موکول می شد. (موسوی، ۱۳۸۸: ۲۷)

ظهور و بروز این پدیده در بین رزمندگان در وهله اول، برمی گردد به ساختار قومی و ملی ایرا نیان که در مواجهه با آن اما و اگرها که، پای صراحت لهجه را می بندد؛ فوری آیین طنز را روبروی چهره بی جمال قضیه می گیرد و رزمندگان آن ملت هم از این قاعده، مستثنی نخواهند بود. چرا؟ چون موضوع ورای قومیت و ملیت سرزمین نبوده است. از سوی دیگر، قرار گرفتن جامعه جبهه رونده، در غربتی که دوست و بیگانه در نای ناله اش می دمید. به بلاغت این نوع زبان کمک می کند و در این میان مسئله قابل تا مل تر، فضای رعب آورگشت و کشتار جنگ بود که نیاز به تقویت روحیه و شوخ طبعی را دو چندان می کرد؛

خصوصاً برای آن قشراز رزمندگان عاشقی که به دلیل جوانی با فلسفه جهاد و شهادت آشنایی چندانی نداشتند. در این شرایط، طیفی که آگاه تر و کاردان تر بودند آمیزه ای از شوخ طبعی و انتقاد از او ضاع را خلق کرده، بقیه هم آن را واگو یه می کردند مثال خبرنگار از رزمنده ای پرسید چه پیامی برای مردم پشت جبهه دارد.

او هم به زیرکی پاسخ داد: «اولاً، من کوچک تر از بزرگترهام، در ثانی پیامم به مردم این است که پشت جبهه را سفت نگه دارند و نکنند که خدای نکرده بیفتند و بشکند. در ضمن امام را هم تنها نگذارند، حتی اگر شده بار کنند و برن تهرون!!»

دیگر این که در هر جای منطقه هم کاستی و قصوری در انجام وظایف یا ناخوشایندی در رفتار مسئولی یا دوست هم سنگری مشاهده می کردند، بر آن نوعی خنده باز دارند می زدند. اما در سطوح بالاتر طیفی از سیاست بازان بی ریشه کشور بودند که تلاش داشتند با بی توجهی عمدی، فرهنگ غنی جامعه رزمنده را که از سرچشمه اسلام ناب سیراب می شد، در همان خاکریزهای مناطق جنگی دفن کنند. نه سینماگران اینها خواستند فیلمی در معرفی روحیه شهادت طلبی بسازند و نه توانستند. چون اکثر آن ها مایل به ساخت کارهایی بودند که پسند جامعه انقلابی نبود. و از خلق آثاری که بتواند نیاز انقلاب و دفاع مقدس را برآورده کند، نیز ناتوان بودند. و اگر برای رفع تکلیف هم گامی برمی داشتند فیلم «دوئل» می شد، که به قول کارگردانش احمد درویش: نمادی از یک جریان سومی بود که همه چیز را در کوران مناظره می توانست مصادره کند حتی جنگ را، عبارت گویاست. جنگ در اولویت چندم است نه اول که اولویت های آن ها عبارت بود از: ۱- مصادره بوق و شیپورهای تبلیغاتی و تیزرهای تلویزیونی. ۲- بازاریابی دراکران سینماهای خارج خصوصاً کشورهای توسعه یافته ۳- در آب نمک نوبت پخش خواباندن شصت کشور ۴- شکار هفت سیمرغ بلورین با شلیک چند فشنگ ناقابل. دیگر سو، ویژگی خاص نداشتن پیرنگ قصه فیلم است حتی آن قدری که بشود به یک گاو صندوق وصلش کرد چه رسد به ارزش های دفاع مقدس، از آن گذشته استانداردهای تولید سطح بالای فیلم، بیش تر برای روایت داستان های وسترن (western) تناسب داشته و این عیب آن چنان مشهود است که حتی با کشتن اغلب شخصیت های فیلم هم ببری الذمه نمی شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این اولین مجمل که همه چیز در خود داشت و کمی تا اندکی هم سس دفاع مقدس، در صحت مدعا همین بس که در یک جلسه پرسش و پاسخ عمومی، از یک کارگردان ممتاز سینمای دفاع آن هم مقدس پرسیده شد که: آیا از جنگ دفاع می کنید؟ و آیا از بازگویی خاطرات آن لذت می برید؟»

پاسخ داد که هیچ آدم عاقلی نیست که از جنگ خوشش بیاید جنگ بسیار خشن و خطرناک است و مبلغانش از آن خطرناکتر!

آن کارگردان نگفت ما جنگ را نمی خواستیم و به دنبال جنگ هم نبودیم. اما وقتی به سراغمان آمد و مجبور به دفاع از اعتقادات و آرمان هایمان شدیم، دیگر حرفی از خوب یا بد بودنش در میان نبود. باید دفاع می کردیم که کردیم. جنگ را با تمام خشونت ها یش تحمل کردیم و زیبایی هایی منحصر به فرد هم پدید آوردیم (فتاحی، ۱۳۸۸: ۱۵۷)

نتیجه این نوع دیدگاه چه می شد؟ آن که تمامی اعضای یک خانواده ای که نسبت به مسئله دفاع، آگاهی داشتند؛ باید جور عدم حضور دیگران را در این میدان می کشیدند و خیل غفلت زده کثیری که اتفاقاً اهل فیلم و سینما هم بین آنها کم نبود، در جهل مرکب نسبت به فلسفه جهاد و شهادت ابد الدهر ماندند که ماندند. حاصل کار آن پیش نمازان امور فرهنگی و این پس نمازان بی خبر، پیدایی خا نواده هایی شد با تقدیم چندین شهید و جانباز در ره گذر هشت ساله دفاع مقدس که باید مزد این خدمت سیمرخ طلایی آیه «وَلَا تَزُرُ وَاِزْرَةً» و زَرَّ اِخْرَى «(انعام/ ۱۶۴) را به آنها اهدا کرد. از خیر سینما بگذریم و طنز مطبوعات دنیا گزیده آن دوران را تورق کنیم تا در یابیم که به بهانه وجود خط قرمزها و عذر وجود جنگ، در لجه چه ابتذالی غوطه ور بودند از بعد انقلاب تا سال ۵۸ که دوران آزادی مطلق مطبوعاتی است، در سال ۶۳ بود که دو کلمه حرف حساب در روزنامه اطلاعات منتشر شد که آن هم شیوه نو و جدیدی نداشت. پس از آن هم نشریاتی؛ مانند: جوالدوز، درنگ، کیهان کاریکاتور و طنز فارسی و... با هدف جذب مخاطب آمدند نه گره گشایی در جنگ، با نگاهی ابزاری و جناحی که گاه بر سر آن در دادگاه و محکمه متردد بودند. اما وجه مشترک همگی آن ها اولویت ندادنشان به جنگ بود. فکر و ذکرشان مصروف منافع جناحی و گروهی بوده و بس و هر چه بیش تر سرانگشت به لب تر کنی، کم تر اثری از جنگ یا حتی مسائل حول و حواشی در اوراق آن ها خواهی دید. چنان که گویی در پشت جبهه اصلاً خبری از جنگ نبوده است. پر واضح است که آن دسته تازه به آلف و الوف رسیده انقلابی نما که در همه جا هم مثل سرطان ریشه دوانده بود و با زد و بند «روزی نامه ها و متبوعات !!» را مدیریت می کرد، نمی خواست موقعیت تازه به کف آمده اش، متزلزل گردد و او در عین حال با کسی هم سر جنگ نداشت مبادا خدا نکرده ناو امریکایی و یسنز، سر از استخر منزلش درآورد. شاهد ماجرا، این که در سال ۶۵ خبرنگار روزنامه ای، از فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) شهید خرازی، وقت مصاحبه می خواست. آن عزیز سفر کرده با این عذر که شما «جنگ را درشت می نویسد ولی

درست نمی نویسید.» از قبول خو استه او، استنکاف می ورزید آن هم چه روزنامه هایی که وقتی به منطقه می رسید، بعضاً سوژه طنز رزمندگان بود! یک نفر از بیک روزنامه می پرسید: «اخوی، امروز سفره نون مابه موقع نرسید.» بغل دستی اش اضافه می کرد که: «روزنامه نه، پرروز نامه، شیشه پاک کن نامه، استغفرالله مگه مصرف دیگه ای هم داره؟ این جا هم که شیشه نیست.»

نصر، دیگر رزمنده اصفهانی بود که حرف او را پی گرفت که: «بر تولید کنندگان مصرف داره! نه واسه پاک کنندگان شیشه عینک اما نگاه به طنز از پنجره آثار رزمندگان دفاع مقدس را باید درسیل حرکت میلیون ها نفر از مردم کوچه بازار به معرکه جنگ جست و جو کرد نه پشت جبهه و میان متخصصان دکان نشین این پدیده پرمشتری، جنگ، مهم ترین واقعه تاریخی معاصر بود که اقشار گوناگون مردم رابه خود خواند و قطعاً خاطرات این افراد حجم انبوهی را تشکیل می داد که محققان آن ر «نهضت خاطره نویسی» شمرده اند و در طی روزگار جنگ از سال ۵۹ تا ۶۷ کم تر از چهل عنوان کتاب خاطره به چاپ رسید. رزمندگان معتقد بودند هم چنان که حضور و جان فشانی در جبهه تکلیف دینی است انتقال لحظه به لحظه حوادث دفاع مقدس به آیندگان هم جزء وظایف مکتبی محسوب می شود. (دهقان، ۱۳۸۷: ۲۳۴)

با این اوصاف به پدیده طنز در معدود آثاری، مثل: تبسم سنگر محسن سیوندیان و دیگ و میگ پور بزرگ وافی و جنگ پابرهنه مخدومی یا جنگ دوست داشتنی سعید تاجیک و... برمی خوریم که گمان می رود یکی از علل اصلی آن آماده سازی اثر با واسطه مصاحبه گر، باز نویسی و تدوین گر و ویراستار باشد.

ولی از سوی دیگر هم این باور پر رنگ می شود که اگر اهالی جبهه، از مسائل پشت پرده به قول خودشان، گفتن نگید و نگفتن بگید آن دوران بیش تر خبردار می شدند. یقیناً طنز در گفتار و رفتارشان به طور خاص تر طنزی می کرد (شاهد در جای جای مولفه فراروی شما است) از طرفی هم چون رزمندگان خود را و امدار اسلام و امام می دانستند و می دیدند که خانه از پای بست در حال جنگ با ویرانی است. دنیا را به اهلش، جبهه علی غار بها (نهج البلاغه، خ ۳) می کردند و به صف جهاد می شتا فتند. تا پشت آن در خاص گشوده، نمانند و قیامت ویلی ویلی نکنند!

علی ای حال در این راستا، مجموعه ای قابل توجه از کتاب های خاطرات رزمندگان، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته که آن چه در پی می آید. تنها بخش هایی است که جنبه طنز آن پر رنگ تر بوده و پس از جمع آوری و نقد و بررسی اجمالی تحت عناوینی طنز گونه ارائه گردیده است.

۱-۲ تبیین مساله پژوهشی و اهمیت آن:

صاحب نظران، طنز سیاسی واجتماعی رادردیبات کشورمان مولود انقلاب مشروطیت می دانند که قالب ادبی طنز، هزل، هجو را از یک شکل مشخصی بیرون می آورد. اما بعد از انقلاب اسلامی، بویژه رویداد جنگ مطبوعاتی ها آن را باعث تنگ شدن عرصه برحیات طنز دانسته که این هم برای اهالی بهانه و راه کار حساب شده ای بود تا برای بقای خود در آن وانفسا بدان متمسک شوند. البته محدودیت برای کسانی فرض بود که معاندانه تیشه طنزشان متوجه ریشه انقلاب بود اما آنچه از آن ها حاصل می شد، جز مستی شوخ طبعی یا مستمسک سرپا ماندن و جذب مخاطب نبود. گرچه هر از گاهی در جهت انتقاد از برخی جنبه های عملکرد افراد در ادارات دولتی و گروه های سیاسی واجتماعی، رجال سرشناس داخل و خارج و یا برخی از جریانات سیاسی درون و بیرون حرف طنز آلودی گفته باشند. ولی در مقوله دفاع مقدس علی رغم گذشت سالیان متمادی کار ویژه ای نشده بود. در این وجیزه به قدروسع کوشش شده تا با هدف تحقیق، تبیین و بررسی مقوله طنز در رفتار و گفتار رزمندگان در خلال آثار بر جا مانده اعم از کتاب هایی که به روز شمار حوادث جنگ پرداخته مثل «مهتاب خین» یا «همپای صاعقه» و همچنین خا طرات بسیجیان و سربازان وارثی هله، زندگی نامه و شرح حال مانند « در کمین گل سرخ» صیاد شیرازی « نگین سرخ » محمود شهبازی فرمانده سپاه همدان ، این نوع مغفول عنه را استخراج و طبقه بندی کرده، هر چند به کتاب هایی که صرفا به موضوع طنز پرداخته، دسترسی حاصل نشد مگر اندکی مانند « تبسم سنگر » سیوندیان و «رفاقت به سبک تانک و خدا حافظ کرخه » داوود امیریان که به نظر می رسد این دو کتاب آخر هم بیش تر گرتنه برداری و باز آفرینی از روایت های شایع باشد. علی ای حال این مجموعه پس از نقدی موجز به منظر و مرآی آیندگان گذاشته شده بدان امید که موفق به بیان صدها دو کلمه حرف حساب آن ها شده باشد.

۱-۳ اهداف:

- الف- تبیین جایگاه طنز در ادبیات پایداری و مقاومت
- ب- نمایش فقر مالی رزمندگان
- ج - برجسته کردن غنای روحی و معنوی رزمندگان
- د- نمایش حد یقفِ ایثار در بین این طایفه
- ه- تبیین ولایت پذیری رزمندگان و شیوه های انتقاد از مافوق
- ح- نمایش کیاست آنها در برخورد با امور ارزشی

فصل دوم:

اعزامات

(در نقل وانتقالات نیروازدنيا و مافیها)

اعزام به جبهه برای آن دسته از رزمندگان که مراحل اولیه نوجوانی را می گذرانند، کم از طی هفت خان رستم نبود. چون درک بزرگ ترها از «تکلیف» با آن ها متفاوت بود و جدال بر سر تجارت ما ندن برای نرفتن تاحدی بود که حضرت امام را به دفاع از فهم تکلیف و وظیفه شناسی نوجوانان وا می دارد. آن جا که می فرماید: « رهبر من آن نوجوان سیزده ساله است ...» تا اولاً خیلی ها بفهمند که آینه بصیرتشان کدر گشته و بهوش باشند و برای دیگران بمنعون الماعون نباشند و باز غفلت زدگان را نهیب می زند که « برای شرکت در جبهه به اجازه ولی نیاز نیست. » امادر خان نوبت مسئولان امر است که از اعزام نیروهایی که چندان مناسب رزم نبودند با صغری کبری چیدن یا به اصطلاح آن روزها،

علی اصغر(ع) و حبیب بن مظاهر کردن ممانعت کنند که این نوع تک و پیوها خواسته ناخواسته به رفتار هایی طنز گونه منجر شده که ما در این مجموعه خاطرات، هر بخش را فهرست و اروپنر گونه بیان می کنیم هر چند اعزام از قدیم مشکل و مسئله دار بوده است مخصوصاً برای ریزه میزه ها که مکلف هم نشده بود ند چون اگر شهید می شدند در بهشت دیگر بچه حوری نبود و تازه کار هم خیلی بچه بازی بود چون طرف عمودی رفته آن جا که عرب نی می اندازد و افقی با ماشین سه رنگ برش گردانده اند خدمت بی بی جان بر این اساس اعزام برای بچه های کم تر از هفده سال ممنوع بود یعنی همان غدقن خودمانی ازین جا به بعد باید با پلتیک جلو رفت تا بشود با آن هیکل قلمی و عقیدتی و ریش به تخته خورده برای عبور از مانع بلند، چار نعل راست برود و با شناسنامه آجی خانم مسئله را طوری دو در کرده که مسئولان بعد از شش ماه بفهمند که ماشا الله از اول هم نامرد بوده است. و یا مثل آن یکی اصلاً احتیاج نداشته باشد که دست به دامان امام رضا بشود تا آقا برای لوچ کردن چشم مسئول مربوط آیه و جعلنا بخواند تا مانعی برای رفتن او تراشد که بخوهد با زدن انگشت شست پا به جای انگشت اشاره پدر کفایت امر کند و آقا به منطقه برود و آن جا صبح تاشب اوستایش بگوید یا مهدی و این جواب بدهد ادرکنی.

یاد محسن صاحب الزمانی بخیر که ماموریت سه ماهه را در چهل و پنج روز تمام کرد و برش گرداندند به بهشت و بیهوده عمرش تلف نشد تا مثل بقیه بخوهد در یک دوره سه ماهه درس بخواند و دانشگاه برود و خانواده اختیار کند و بعدش هم بمیرد و تکلیف مالایطاق بهشت و دوزخش هم نامعلوم باشد و نداند روبه خدا می رود یا رو به هوا، بماند اما خودمانیم برای اعزام و گزینش چه سوالاتی می پرسیدند از احکام میت گرفته تا مسئولیت شیخ حلبی و رئیس جمهور آنگولا و اینگولا تازه آن هم از آدم های گوش به فرمان رهبرانه از آن هایی که فتوای وجوب رفتن به جنگ امام را عمداً نمی شنیدند. ولی این بچه ها حتی جای کیسه هدایای مردمی هم نقش ایفا می کردند از گونی عدس گرفته تا لویا چیتی که خوردنش کمک کار تیر بار بود. این ها همان چند طیف با اخلاص و مرام خاص بودند که عده ایشان شلوار کردی پوش و گیوه پا بودند و دسته دیگرشان هم کلاه الهی قلبی محبوب کف سرشان رفته بود و صدتا خبرنگار یک حرف از شان در نمی آورد و باید برای تهیه گزارش به شهر بابل عراق می رفتند و از نحوه اعزام عراقی ها تصویر تهیه می کردند تا مایه عبرت مردان روزگار شود. چون آن جا کسانی را که از رفتن به جنگ سر باز می زدند از مردی ساقط و به جرگه نسوان اضافه داخل می کردند

و برای جلوگیری از دو در کردن روی یک در نام امام و روی دیگری نام صدام را می نوشتند تا هنگام خروج بی رو در بایستی از در صدام رفته مستقیماً به خاکریز اعزام شوند بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا حالا بسم الله

۱-۲: از علی اصغرها تا...

سیزده، چهارده ساله بودم و برای رفتن به جبهه، آرام و قرار نداشتم. در یکی از روزهای اعزام نیرو به مرکز آموزش رفتم. هر چه به مسئول بسیج التماس کردم که مرا بفرست قبول نکرد. یکی از برادران سپاه که حال و روز مرا دید گفت: «به یک شرط اجازه می دهم بروی»

پرسیدم: «چه شرطی؟»

گفت: «بگو بینم تا حالا شیطانی شده ای!»

گفتم: «بله شده ام. تو را خدا بگذارد بروم»

اجازه ندادند. اعزام بعد که چند ماه دیگر بود. مراجعه کردم و آموزش دیدم و به گردان عملیاتی فجر که همه اعضای آن، بچه های محل خود مان بودند؛ رفتم، خدا رحمت کند یکی از دوستان را همیشه می گفت «تو اگر شهید بشوی یک بچه حوری گیت می آید.»

می پرسیدم: «برای چه؟»

می گفت: «معلومه چون خودت هم بچه ای!» (فهیمی، ج ۵، ۱۳۸۱: ۱۳۱)

۲-۲: با عادل رضازاده، چهار سال هم کلاس بودیم. یک روزی که پدر و برادرش، در منزل نبودند همراه بسیجیان

به جبهه آمده بود. عادل را در کردستان پیدا کردم. گفتم: «بچه! چرا بدون اجازه آمدی؟! بیا باهم برویم

تلفنی به خانه بزن، خانواده را از نگرانی در بیاور»

گفت: «به زودی خودم می روم، البته افقی.» زیر بار نرفت و دو روز بعد شهید شد.

(فهیمی، ج ۵، ۱۳۸۱: ۵۱)

۳-۲: وقتی خبر زیر تانک رفتن محمد حسین فهیمده را شنیدم بغضم ترکید. او دو سال از من بزرگ تر بود.

چاره نبود باید می سوختم و می ساختم. هر زمان که دم در پایگاه اعزام به جبهه می رفتم و با دژبان در،

سینه به سینه می شدم طرف تا من را می دید؛ نعره جانانه ای می زد که: «بچه، برو پی کارت! اگر یه

باردیگر بیای این جا می فرستمت جایی که عرب نی انداخت!» و اتفاقاً من هم همین را می خواستم .
چون معلوم بود آن عرب در عراق زندگی می کند. پایش را زمین می کوبید و من فرار می کردم
(امیریان ، ۱۳۸۱ : ۱۱۹)

۴-۲: روزی گفت : « مامان ! امام گفته اند، جبهه هارا پر کنید. اجازه می دهی این دفعه مجتبی را هم با خودم
برم ؟ من هم رضایت دادم و قرار شد قبل از رفتن برای خدا حافظی به منزل مادر بزرگشان برویم،
او تا فهمید گفت : « مجتبی را برای چه می خواهی ببری کم برای تو جوش می زنیم؟ » محسن خندید
و گفت : « بی بی جان ، مجتبی را می برم ازین ماشین های سه رنگ سوار شود . »
مادر بزرگ گفت : « یعنی چه ؟ این همه راه می خواهی این بچه را ببری که ماشین سوار بشود . »
محسن چشمکی به من زد و گفت : « بی بی گلم ! ناراحت نباش دوتایی سوار می شویم ، می آییم پیش
شما از آن جا تا مشهد هم خوابیده می آورند. آن قدر راحت که نگو ! »
چون بی بی پیر بود و گوش هایش به درستی نمی شنید از صحبت های محسن چیزی متوجه نشد
اما منظور او از ماشین های سه رنگ، همان تابوت شهدا بود که با پرچم ایران می پوشاندند.
(ابول ابولا ، ۱۳۸۰ : ۹۲)

۵-۲ : اولین باری بود که می خواستم به جبهه بروم. سپاه موافقت نمی کرد. آخر بیش از چهارده سال
نداشتم فکری به سرم زد . خواهری دارم به نام ماشاء الله که آن موقع هفده ساله بود. شنا سنامه او
را بردم و بعد از چند ماه موفق شدم بروم منطقه . البته بعداً در تحقیقات سپاه قضیه لو رفت .
(فهیمی ، ج. ۵ ، ۱۳۸۱ : ۲۳۹)

۶-۲: توی خیابان که نمی شد ماند. از وسط شهر هیکل قلمی ام راهل دادم و آوردم تا سرکوچه مان دلم هزار
راه رفت چرا نمی گذاشتند بروم ؟ به خودم گفتم : « این جئه است که تو داری ؟ این هم شدسن ؟ خجالت
نمی کشی هنوز پشت جبهه هستی و مردم دارند خونشان را می دهند. جانشان را می دهند . »
(قلی زاده ، ۱۳۸۸ : ۴۸)

۷-۲ : امروز مثل هیچ روز دیگر نیست. یک کسی باید آیه « وجعلنا...^۱ » را برای مسئول کنترل اسامی
بخواند. می دانم آن ها که از من بزرگ ترند. راه پیدا نمی کنند. عصبانی می شوند و به عوض

۱- آیه وجعلنا را برای کور کردن دشمن می خوانند .

محمدی «محمد عوضی» می گویند. من روی یکی از صندلی ها جا خوش کرده ام. پشت آن قائم شده ام، مبادا پدری، مادری برادری آخ، آخ، آخ ستون فقراتم تیرمی کشد. تا یادم می افتد دست های بزرگ، سیلی های آب دار، کتک، عوض آقا احساس مسئولیتش گل می کند و تند داخل ماشین می آید و سرک می کشد تا ریزه میزه ها را جمع کند و بریزد پایین... می گفت: «عزیز من، جنگ که تمام نمی شود. یک دو سال صبر می خواهد، عاقل باشید» این جا هیچ کس نمی خواهد عاقل باشد. من نصف جان شده ام. دقیق تفحص می کند. چند نفر را می گیرد. پیاده شان می کند. مطمئن می شوم که امام هشتم (ع) و جعلنا را خوانده که حالا دارم می روم جبهه. (همان: ۵۱)

۸-۲: به کمک چند نفر از دوستانم که در کار پرونده سازی به نیروهای رسمی، کمک می کردند. موفق شدم کارت جنگی بگیرم آسوده خاطر کنجی نشسته بودم که خبر دادند برادران سپاهی کارت های جنگی نوجوانان را پاره می کنند. ساکم راز پرایم گذاشته و رویش نشسته بودم تا بزرگ تر نشان داده شوم حواسم به سمت راست بود که یک نفر از طرف چپم پرسید: «چند سالته؟» نیم خیز شدم فرار کنم. دیدم میکرفون خبرنگاری جلوی دهانم است. از بس ترسیده بودم، نفهمیدم چه می گویم وقتی گفت: «صدام می گوید، شما را به زور به جبهه می برند، نظرتان چیست؟» خیلی جدی وبدون تامل، مثل این که واقعاً نظرم مهم باشد گفتم: «صدام بی جا کرده که گفته!» کل بچه هایی که آن جا بودند خندیدند. (فهیمی، ج. ۵، ۱۳۸۱: ۱۹)

۹-۲: اولین اعزام به جبهه ماجرای داشتم. خودم را به خط رساندم. تا آن روز هنوز اسلحه به دست نگرفته بودم در واحد خمپاره ۱۲۰ منطقه فاو مشغول خدمت شدم. ساعت ۱۲/۳۰ شب نوبت نگهبانی من بود. همسنگرم رفت دست شویی، با رفتن او فرصت را غنیمت شمردم و گفتم حالا که تفنگ دستم افتاده است دلی از عزا در آورم. انگشت روی ماشه گذاشتم. چند تیر پشت سرهم شلیک شد. از سوی همان دست شویی گفت: «چه خبرت است، چه کار می کنی؟» گفتم: «هیچی، زود باش! عراقی ها آمدند می خواهند دست شویی.» بروند (راجله صبوری، ۱۳۸۹: ۲۵۹)

۱۰-۲: اوایل جنگ بود. هر وقت می گفتم، می خواهم بروم جبهه، پدرم مرا به باد کتک می گرفت. چند